## جلسه 99-654

**شنبه - 12/12/1402**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم ‌اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به استدلال به آیه نبأ بود که از استدلال به مفهوم وصف در آیه نبأ جواب دادیم. اما تقریب استدلال به مفهوم شرط در آیه نبأ این هست که گفته شده: در آیه شریفه وجوب تبین از خبر را مشروط کردند به این‌که فاسق اگر خبر آورد از خبر تبین کنید، ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا، یعنی النبأ ان کان الجائی به فاسقا فلیس بحجة، یجب التبین عنه یعنی لیس بحجة، مفهومش این است که النبأ ان لم یکن الجائی به فاسقا فهو حجة لایجب التبین عنه، و اطلاق مفهوم شرط اقتضا می‌‌کند که خبر عادل مطلقا حجت باشد و لو در احکام یا در موضوعات تنها یک عادل خبر بیاورد.

اشکال شده به استدلال به مفهوم شرط در آیه نبأ تارة به منع از ظهور این جمله شرطیه در مفهوم شرط و تارة اخری اشکال شده که و لو فی حد نفسه این جمله شرطیه ظهور دارد در مفهوم شرط و این‌که اگر عادل خبر بیاورد تبین از آن لازم نیست و لو ظهورش فی حد نفسه منعقد می‌‌تواند بشود در مفهوم شرط و لکن مبتلای به مانع هست.

اما اشکال اول که این جمله شرطیه ظهور در مفهوم شرط ندارد. ما نمی‌خواهیم مبنای خودمان را که موافق با مبنای جمعی از بزرگان هست از جمله خود صاحب کفایه که در بحث مفهوم شرط منکر مفهوم شرط شدند و لو این‌جا استدلال کردند به مفهوم شرط، این مبنا را نمی‌خواهیم مطرح کنیم، ما طبق مبنای کسانی که مفهوم شرط را بطور کلی قبول دارند، طبق آن مبنا می‌‌خواهیم صحبت کنیم و الا طبق مبنای ما که مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری قائل بودند، امام در اصول مثل مناهج الوصول جلد 2 صفحه 183 قائل بودند، مرحوم آقای گلپایگانی در تعلیقه درر، افاضة العوائد جلد 1 صفحه 306 قائل بودند، آقای زنجانی قائل هستند، که جمله شرطیه مفهوم فی الجملة‌ دارد نه مفهوم بالجملة، طبق این مبنا اصلا نه این جمله شرطیه و نه سایر جمله‌های شرطیه مفهوم مطلق ندارد، اذا زلزلت الارض فصل صلاة الآیات، آیا کسی توهم می‌‌کند که مفهوم مطلق دارد که اذا لم یتحقق الزلزال فلایجب صلاة الآیات و لو خسوف بشود کسوف بشود، کسی این توهم را نمی‌کند، همین‌طور هم وقتی می‌‌گویند ان کان العالم عادلا فاکرمه نباید کسی توهم کند این مفهوم مطلق دارد که ان لم یکن العالم عادلا فلایجب اکرامه مطلقا و لو کان هاشمیا، نخیر، مفهوم فی الجملة دارد. این آیه هم طبق این مبنا مفهوم فی الجمله دارد که خبر فاسق و خبر عادل یک فرقی با هم دارند اما این‌که خبر عادل مطلقا حجت است که کسانی که به آیه نبأ استدلال می‌‌کنند این‌طور استدلال می‌‌کنند، ‌نه، طبق مبنای ما که موافق با این بزرگانی است که نام بردیم اصلا موضوع ندارد این بحث. ولی ما فعلا طبق مبنای کسانی که مفهوم شرط را قبول دارند می‌‌خواهیم بحث کنیم.

می‌گوییم طبق مبنای این بزرگان هم این جمله شرطیه که در آیه نبأ ذکر شده مفهوم شرط ندارد یعنی مفهوم بالجمله ندارد مفهوم مطلق ندارد. چرا؟ برای این‌که آن جمله شرطیه‌ای مفهوم دارد که موضوعی در خطاب ذکر بشود که ظاهر این خطاب این است که این موضوع با انتفای شرط منتفی نمی‌شود، مثل ان کان العالم عادلا فاکرمه، ظاهر این خطاب این است که عالم یک موضوعی است که با انتفای شرط عدالت این موضوع منتفی نمی‌شود و عالم دو قسم است عالمی که عادل است عالمی که عادل نیست، این‌جا گفته می‌‌شود که جمله شرطیه اقتضای مفهوم دارد که اگر عالم عادل بود اکرامش واجب است یعنی اگر عالم عادل نبود اکرامش واجب نیست. اما در آیه نبأ فرض نشده است وجود نبأ با قطع نظر از مجیء‌ فاسق به آن، اگر آیه نبأ این‌طور بود که النبأ ان جاء به الفاسق فتبین عنه این می‌‌شد صغرایی از صغریات کبرای مفهوم شرط، چون ظاهر این خطاب که می‌‌گوید النبأ ان جاء به الفاسق فتبین عنه این است که با قطع نظر از مجیء فاسق به نبأ نبأ را مفروض الوجود گرفته اما آیه نبأ این‌طور نیست، آیه نبأ می‌‌گوید ان جاءکم فاسق بنبأ، فرض نکرد در خطاب که یک نبأی هست ممکن است فاسق آن را بیاورد آن وقت از آن تبین کنید که مفهومش این است که این نبأ را اگر فاسق نیاورده بود تبین از آن لازم نیست یعنی یک لام، ان جاءکم فاسق بالنبأ اینقدر سرنوشت‌ساز است که اگر باشد ظاهر این خطاب این است که نبأ مفروض الوجود گرفته شده با قطع نظر از تحقق این شرط ولی چون الف و لام ندارد همچون ظهوری پیدا نکرده.

مثل این‌که اگر کسی به شما گفت ان ألف الفقیه کتابا فاقرأه، ‌این فرق می‌‌کند با این‌که بگوید الکتاب ان ألفه فقیه فاقرأه، الکتاب ان ألفه فقیه فاقرأه داخل در بحث مفهوم شرط است چون الکتاب مفروض الوجود گرفته شده، ‌می‌گوید ان ألفه فقیه فاقرأه مفهومش این است که الکتاب ان لم یؤلفه فقیه فلایجب ان تقرأه، ‌اما آن جمله اول که می‌‌گوید ان ألف فقیه کتابا یا ان ألف الفقیه کتابا فاقرأه مفهومش این است که ان لم یؤلف الفقیه کتابا فرض نشد یک کتابی هست. و ظاهر ان ألف الفقیه کتابا فاقرأه می‌‌خورد به آن کتابی که ألفه الفقیه پس موضوع در اقرأه که مرجع ضمیر اقرأه هست طبیعی کتاب نیست، کتابٌ ألفه الفقیه هست، و با انتفای تألیف فقیه نسبت به کتاب موضوع منتفی می‌‌شود شرط می‌‌شود محقق موضوع چون موضوع نشد طبیعی کتاب، شد کتابٌ‌ ألفه الفقیه.

اصلا این را به شما عرض کنم، مثال روشن‌تری و واضح‌تری بزنم: ان اعطاک زید فاکهة فکلها، با این‌که اعطای زید موجب تحقق فاکهه نیست ولی ما می‌‌گوییم این شرط محقق موضوع است یعنی چی؟ یعنی فرق می‌‌کند ان اعطاک زید فاکهة فکلها با الفاکهة ان اعطاکها زید فکلها، الفاکهة مفروض الوجود گرفته شد در خطاب، میوه را اگر زید به تو بدهد آن را بخور، میوه مفروض الوجود گرفته شده در رتبه سابقه، بعد شرط قرار دادید گفتید اگر زید آن را به تو بدهد آن را بخور، مفهوم می‌‌گیریم بنا بر مفهوم شرط می‌‌گوییم میوه را اگر زید به تو ندهد آن را نخور، اطلاق دارد و لو عمرو آن را به تو بدهد، اما ان اعطاک زید فاکهة مفروض الوجود در خطاب گرفته نشد فاکهه، مفهومش این است که ان لم یعطک زید فاکهة، اگر زید به تو میوه‌ای نداد، فرض نکرد وجود میوه را. باید خطاب ظهور داشته باشد در این‌که این موضوع با قطع نظر از این شرط دیده شده، مفهوم شرط ظهور خطاب است، باید ظاهر خطاب این باشد که این مفروض الوجود گرفته شده در خطاب، ‌ان اعطاک زید فاکهة فکلها نکته‌اش هم که مفهوم شرط پیدا نمی‌کند این است که ضمیر ظاهر است در این‌که بر می‌‌گردد به آن فاکهه‌ای که اعطاک زید نه طبیعی فاکهه ولی الفاکهة ان اعطاکها زید فکلها ظاهرش این است که ضمیر بر می‌‌گردد به طبیعی فاکهه. و این شرط شرط تعلق وجوب اکل است به آن طبیعی فاکهه، شرط وجوب اکل طبیعی فاکهه این است که زید آن را به تو بدهد با انتفای این شرط وجوب اکل طبیعی فاکهه منتفی می‌‌شود و این طبیعی فاکهه بر آن فاکهه‌ای که عمرو به تو می‌‌دهد منطبق است، مرجع ضمیر شد طبیعی فاکهه.

این است فرق بین این دو مثال که از آن مثال ان ألف الفقیه کتابا فاقرأه با مثال ان ألف الفقیه الکتاب یا الکتاب ان ألفه الفقیه فاقرأه هست که اولی تعبیر می‌‌شود شرط محقق موضوع است دومی نه، موضوع ملحوظ در خطاب به گونه‌ای لحاظ شده است که شرط محقق آن لحاظ نشده. و همین‌طور ان اعطاک زید فاکهة فکلها با الفاکهة ان اعطاکها زید فکلها که اولی مفهوم شرط ندارد ولی دومی دارد. آیه نبأ هم همین‌طور است.

ما این مطلب را که به ذهن‌مان می‌‌آمد می‌‌دیدیم آقای خوئی که اصلا این حرف‌ها را قبول ندارند، قائلند به مفهوم شرط در آیه نبأ، بحوث هم متنش دارد تقریب می‌‌کند مفهوم شرط در آیه نبأ را تا آخر رسید به آن تعلیقه‌ای که در ذیل بحوث آخر استدلال به آیه نبأ زدند که استاد در خارج درس این تفصیل را داد و نعم التفصیل، ‌ما هم همین در ذهن‌مان می‌‌آید. آیه نبأ اگر می‌‌گفت ان جاءکم فاسق بالنبأ این ظاهرش این بود که نبأ مفروض الوجود گرفته شده در خطاب شبیه این بود که بگوید النبأ ان جاء به الفاسق فتبین ولی آیه شریفه این‌طور نیست آیه شریفه این است که ان جاءکم فاسق بنبأ، مفهومش این است که ان لم یجیء الفاسق بنبأ، فرض کرد وجود نبأ را در فرضی که فاسق آن را نیاورد؟ همچون فرضی در خطاب نشد و لذا ظاهرش این است که فتبینوا عنه که در تقدیر است بر می‌‌گردد به نبأٌ جاء به الفاسق نه طبیعی نبأ، با انتفای نبأی که جاء به الفاسق وجوب تبین از این نبأی که جاء به الفاسق می‌‌شود سالبه به انتفای موضوع.

[سؤال: ... جواب:] ان کان العالم عادلا فاکرمه عالم عرفا یک وجودی دارد ورای وجود وصفش، چه وصف عادل بودن باشد چه نباشد عالم لحاظ می‌‌شود در رتبه سابقه. ... اتیان فاسق به نبأ سبب وجود نبأ هست. ... بگویند [در فارسی] اگر فاسق خبر بیاورد یا اگر فاسق خبری بیاورد هیچ‌کدام مفهوم ندارد باید بگویند خبر را اگر فاسق آورد تبین کنید.

آقای خوئی فرمودند ما قائل به مفهوم شرطیم در این آیه چرا؟ برای این‌که ظاهر این آیه این است که موضوع برای وجوب تبین دو جزء دارد: یک: ان جاءکم نبأ، دو: و کان الجائی به فاسقا، شرط اول محقق موضوع است، ان جاءکم نبأ، ولی شرط دوم نخیر، و کان الجائی به فاسقا محقق موضوع برای وجوب تبین نیست، شبیه این می‌‌شود که اذا رکب الامیر و کان معمما فخذ رکابه، اگر می‌‌گفت اذا رکب الامیر فخذ رکابه شرط محقق موضوع بود چون بدون رکوب امیر که نمی‌شد رکاب او را بگیریم، ‌اما شرط دوم این است که اذا رکب الامیر و کان معمما فخذ رکابه، به لحاظ شرط دوم که محقق موضوع نیست مفهوم شرط منعقد می‌‌شود، ‌می‌شود اذا رکب الامیر و لم یکن معمما فلا یجب ان تأخذ رکابه. این‌جا هم همین‌طور است، ان جاءکم نبأ، شرط اول محقق موضوع است، ‌و کان الجائی به فاسقا فتبینوا عنه دومی که شرط محقق موضوع نیست، به لحاظ شرط دوم مفهوم شرط منعقد می‌‌شود.

جوابش این است که آیه کجا دارد ان جاءکم نبأ و کان الجائی به فاسقا، ‌همچون چیزی در قرآن نیست. شما دارید تحلیل می‌‌کنید، تحلیل چه ربطی دارد به ظهور خطاب. ظاهر خطاب ان جاءکم فاسق بنبأ این نیست که نبأ مفروض الوجود گرفته شده است در این خطاب. می‌‌شود مثل ان ألف الفقیه کتابا فاقرأه، ان اعطاک زید فاکهة فکلها، که این‌ها به نظر ما مفهوم شرط ندارد.

و لذا ما بر فرض کبرای مفهوم شرط را قبول کنیم مقام را از صغریات این کبری نمی‌دانیم.

ما با این بیانی که عرض کردیم اصلا شرط محقق موضوع معنایش روشن شد، نگویید آن شرط محقق موضوع که در اصول می‌‌گویند مثل ان رزقت ولدا فاختنه هست، که اگر خدا به من پسری ندهد که وجوب ختان دو او موضوع ندارد، این‌جا که این‌طور نیست، اگر فاسق خبر نیاورد ممکن است خبر موجود باشد. می‌‌گوییم: فرقی نمی‌کند، ختان بنت هم موضوع دارد، ختان بنت هم مکرمه است، ان رزقت ولدا یعنی ان رزقت ولدا ذکرا فاختنه، تولد فرزند پسر شرط محقق موضوع ختان، شرط منحصر نیست، دختر هم موضوع می‌‌تواند باشد برای ختان. وانگهی اصلا این بحث‌ها مطرح نیست؛ ان رزقت ولدا ابیض فاختنه، این مفهوم دارد؟ مفهوم وصف فی الجمله دارد اما مفهوم شرط دارد؟ نه. حالا ان رزقت ولدا ابیض فاختنه ممکن است ان رزقت ولدا مثلا اصفر هم فاختنه، فقط یک صنفی از ولد‌ها را ممکن است خارج کند، مفهوم شرط ندارد، ان لم ترزق ولدا ابیض فرض نکرده رزقت ولدا، فرق می‌‌کند با این‌که بگوید الولد ان رزقته ابیض فاختنه، او بله، او مفهوم پیدا می‌‌کند. شرط محقق موضوع با این بیان ما این است که در خطاب فرض نشود موضوع در رتبه سابقه بر وجود شرط، ‌این می‌‌شود شرط محقق موضوع و لو مثالش ان اعطاک زید فاکهة فکلها باشد با این‌که اعطاء زید سبب تحقق فاکهه نیست مهم این است که در رتبه سابقه بر اعطای زید فرض وجود فاکهه در خطاب نشده، و لذا این منشأ می‌‌شود که ضمیر فکلها برگردد به آن فاکهه‌ای که اعطاک زید، انتفای وجوب اکل فاکهه‌ای که اعطاک زید با انتفای فاکهه‌ای که اعطاک زید می‌‌شود انتفای از باب سالبه به انتفای موضوع.

در کفایه گفتند: شرط محقق موضوع است فدای سرتان، بر فرض این‌طور باشد، ظاهر آیه حصر وجوب تبین است در خبر فاسق.

اگر شرط محقق موضوع است و مفهوم ندارد از کجای آیه فهمیدید حصر را؟ اگر می‌‌گویید مفهوم فی الجملة را که نمی‌شود انکار کرد، ‌بله نمی‌شود انکار کرد، اما ممکن است خبر عادل در جایی که مفید وثوق نوعی نیست او هم سبب دیگری باشد برای وجوب تبین یا خبر عادل تک که منضم نشود به او خبر عادل دیگر او هم موضوع باشد بر وجوب تبین، ولی خبر فاسق فرقی نمی‌کند، تک باشد یا متعدد وجوب تبین دارد. چه ظهوری دارد آیه در حصر وجوب تبین در خبر فاسق؟

پس ما مقتضی مفهوم شرط در آیه نبأ را منکر شدیم.

اما بر فرض ما مقتضی را بپذیریم که آیه نبأ فی حد نفسه ظهور دارد در این‌که النبأ ان لم یجیء به الفاسق فلاتتبین عنه، این را ما بپذیریم، اصلا بگویید آیه این‌جور گفته: یجب التبین عن النبأ ان جاء به الفاسق، دیگر قائلین به مفهوم مطلق شرط این‌جا را باید قائل به مفهوم شرط باشند، این‌که دیگر صغرای واضحی است از کبرای مفهوم شرط. در عین حال ادعا می‌‌کنیم که ذیل آیه مانع از انعقاد مفهوم شرط هست در این آیه. چرا؟ برای این‌که ذیل آیه تعلیل کرده: ان تصیبوا قوما بجهالة‌ أی بغیر علم فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین می‌‌گوید اگر فاسق خبر آورد بدون تحقیق به آن عمل نکنید مبادا بخاطر خبر فاسق کاری بکنید از روی ندانستن و بعد پشیمان بشوید. خبر عادل هم اگر موجب علم نباشد او هم این تعلیل در او جاری است، خبر عادلی است و لکن احتمال عقلایی می‌‌دهم که اشتباه کرده است، پس چرا گفت ان جاءکم فاسق؟ چون خبر عادل نوعا علم‌آور هست. خبر فاسق بر عکس، نوعا علم‌آور نیست، همین فارق بین خبر عادل و خبر فاسق است، اما اگر یک خبر عادلی بود ما به آن علم پیدا نکردیم گفتیم شاید این عادل اشتباه می‌‌کند باز این تعلیل می‌‌آید. خبر عادلی که مفید علم نیست آمد گفت که این طائفه، اهالی این روستا، مرتد شده‌اند، همان قضیه بنی المصطلق هست دیگر که مورد ‌شأن نزول آیه است، حالا اگر ولید بن عقبه خبر نمی‌آورد شخص عادلی خبر می‌‌آورد و لکن ما علم پیدا نمی‌کردیم به صدق او می‌‌گفتیم شاید اشتباه کرده است، تعلیل در آیه می‌‌آید که مبادا کاری بکنید که از روی ندانستن آسیب بزنید به مردم و بعد پشیمان بشوید.

جواب‌هایی که از این اشکال داده شده عرض کنیم که گفتند صدر آیه مفهوم دارد و ذیل آیه مانع از این مفهوم نیست:

جواب اول جواب صاحب کفایه است، فرموده بعید نیست ما بگوییم که جهالت به معنای سفاهت هست و الا اگر جهالت به معنای عدم علم باشد اشکال وارد است اما بعید نیست بگوییم جهالت به معنای سفاهت هست، ان تصیبوا قوما بسفاهة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین، عمل به خبر عادل که مصداق سفاهت نیست.

جواب این هست که اولا: درست است که گاهی جهل در مقابل عقل بکار می‌‌رود، جنود العقل و الجهل، در کافی هم هست کتاب العقل و الجهل که جهل در مقابل عقل یعنی نادانی، انی اعظک ان تکون من الجاهلین، انما التوبة علی الله للذین یعملون السوء بجهالة، از روی نادانی گناه می‌‌کنند نه این‌که جاهل به حکم هستند، ‌نه، از روی نادانی، ‌می‌گوید جوان بودم نادانی کردم گناه کردم، این را ما قبول داریم، گاهی به این معنا استعمال می‌‌شود ولی ظاهر جهل و جهالت این است که به معنای ندانستن هست، جهالت علمیه است نه جهالت عملیه که از آن تعبیر می‌‌شود به نادانی.

[سؤال: ... جواب:] ما فرقی بین جهل و جهالت نمی‌بینیم. کتب لغت را که نگاه می‌‌کنید می‌‌گویند الجهالة ان تعمل عملا بغیر علم، لسان العرب را نگاه کنید. یا روایات را نگاه کنید، من صام فی السفر بجهالة لم یقضه، ‌ایّ رجل رکب امرا بجهالة فلا شیء علیه، یا در صحیحه عبدالرحمن بن حجاج هست که الرجل یتزوج المرأة فی عدتها بجهالة فقال علیه السلام اما اذا کان بجهالة فلیتزوجها بعد ما تنقضی عدتها فقلت بای الجهالتین یعزر بجهالته ان ذلک محرم علیه ‌ام بجهالته انها فی عدة؟ بعد حضرت فرمود احدی الجهالتین اهوی من الاخری الجهالة بان الله حرم ذلک علیه، یا در روایت محمد بن ابی نصر دارد که المتعمد فی الصید و الجاهل و الخطأ سواء فیه قال لا؟ فقلت الجاهل علیه شیء فقال نعم فقلت له جعلت فداک فالعمد بای شیء یفضل صاحب الجهالة قال بالاثم، متعمد چه امتیاز منفی نسبت به شخصی که دارای جهالت هست دارد؟ حضرت می‌‌فرماید متعمد امتیاز منفی‌اش این است که آثم هست گنهکار است، مستحق عقاب است، باز در محاسن: و اجعل له فی الظلمات نورا و فی الجهالة علما، باز روایت علی بن یقطین: رجل جهل ان یطوف بالبیت طواف الفریضة قال ان کان علی وجه جهالة‌ فی الحج اعاد و علیه بدنة. همه این استعمالات که ما دیدیم جهالت در مقابل علم بود. و ظهور اولی جهالت هم همین است، جاهایی که جهالت در مقابل عقل بکار رفته و از آن در فارسی تعبیر می‌‌کنیم به نادانی آن‌ها قرینه دارد.

اصلا این تعبیر که ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین، پشیمانی ناشی از جهل است و الا آدمی که نادانی می‌‌کند که از روز اول باید پشیمان بشود. فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین، جهل‌تان برطرف می‌‌شود فردا می‌‌فهمید اشتباه کردید، پشیمان می‌‌شوید، و الا کسی که از روی سفاهت و نادانی کاری می‌‌کند این از اول باید متندم باشد، این‌که فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین ظاهرش این است که بعد متوجه می‌‌شوید اشتباه کردید آن وقت پشیمانی سودی ندارد.

هذا اولا. و ثانیا: احتمال بدهید معنای جهالت سفاهت نیست، احتمالش را که می‌‌دهیم جهالت به معنای عدم العلم باشد. جمله شرطیه محفوف است به ما یصلح للقرینیة، شاید معنای جهالت این باشد ان تصیبوا قوما بغیر علم فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین اگر این‌جور بود شما قبول داشتید صاحب کفایه خدا رحمتت کند قبول داشتید که جلوی مفهوم شرط را می‌‌گیرید، چه وجهی دارد استظهار می‌‌کنید جهالت به معنای سفاهت است؟ لااقل بگویید احتمال این است که به معنای عدم العلم باشد.

ثالثا: فعلا شما هیچ دلیلی بر حجیت خبر عادل غیر از این آیه ندارید، نگویید بنای عقلاء بر عمل به خبر عادل است و عمل به خبر عادل مصداق سفاهت عند العقلاء نیست، این‌که استدلال شد به بنای عقلاء، شما می‌‌خواهید به آیه نبأ استدلال کنید، ‌فعلا برنامه‌تان این باشد که هیچ دلیلی بر حجیت خبر عادل نداریم، عمل به خبر عادلی که دلیل بر حجیت آن نداریم مصداق عمل به سفاهت نیست؟

نگویید: آیه می‌‌گوید من خبر عادل را حجت قرار دادم، ‌دیگر بعد از این عمل به خبر عادل مصداق سفاهت نیست. این را نگویید، ‌چرا؟ برای این‌که ظاهر آیه این است که با قطع نظر از تشریع من، در رتبه سابقه من حساب کردم دیدم عمل به خبر فاسق مصداق سفاهت است و لذا می‌‌گویم خبر فاسق را عمل نکنید، بعد شما می‌‌گویید اما خبر عادل چون من می‌‌گویم عمل کنید دیگر سفاهت نیست، خب اگر این‌جور بود به خبر فاسق هم اگر می‌‌گفت عمل کنید مصداق سفاهت نبود با این‌که آیه می‌‌خواهد بگوید کار به حرف من نداشته باشید، قطع نظر از تشریع من که فلان خبر حجت است یا حجت نیست دارم می‌‌گویم عمل به خبر فاسق مصداق سفاهت است چون این‌جوری است من حجت قرار ندادم، عمل به خبر عادلی هم که مفید علم نیست و عقلاء بنا بر حجیتش ندارند او هم مصداق سفاهت است. اما این‌که چون من خبر عادل را حجت کردم پس عمل به خبر عادل سفاهت نیست خب خبر فاسق را هم اگر شما حجت بکنید مصداق سفاهت نیست در حالی که ظاهر آیه این است که کاری به من نداشته باشید، من دارم خبر می‌‌دهم از یک امری که با قطع نظر از تشریع من است و آن این است که عمل به خبر فاسق چون مصداق عمل سفیهانه است و لذا من او را حجت قرار نمی‌دهم پس عمل به خبر عادلی که مفید علم نیست و عقلاء حجت نمی‌دانند او هم همین‌طور می‌‌شود و لذا همین کافی است که نتوانمی به مفهوم شرط در صدر آیه تمسک کنیم.

بقیه مطالب ان‌شاءالله فردا.

و الحمد لله رب العالمین.